

نیست». به باور او خودکشی دختران باکره از سر ناتوانی در برابر شرم برخاسته بود و چنین کاری عمل مؤمنانه نیست. آگوستین، در غیاب هر متنی درباره خودکشی، فرمان ششم را یادآوری کرد: «قتل مکن.» و مرز میان خودکشی و دیگرکشی را پاک کرد. قتل خود با قتل دیگری در نگاه آگوستین تفاوتی ندارد و شر خودکشی بزرگ تر از شری است که بتوان به چنین بهایی از ادامه آن جلوگیری کرد. او مقابل خودکشی های از سر رنج، ایوب را یادآور شد که در میان رنج های وحشتناک تمامیت اخلاقی را حفظ کرد و مرتکب قتل خود نشد. از این رو حیات ایوب الگویی برای همه مؤمنان در همه روزگار است. آگوستین قدیس به خودکشی های عهد عتیق نیز پاسخ داشت. آن ها را استثنایی می دانست که نباید در حیات دینی مسیحیان به عنوان اصل در نظر گرفته شود.^۸ چرخش نگاه کلیسا به خودکشی با آگوستین آغاز شد و اگرچه او همچنان آوای خوش بخشش خدا و مهربانی مسیح را در خودکشی یادآور می شد، بعدها آکویناس در ساحت نظریه ایده را سخت گیرانه تر بسط داد و از حیطة شخصی ای که آگوستین در نظر داشت، عبور کرد و به آن بُعد اجتماعی بخشید. آکویناس خودکشی را مطابق فرمان دهم گناهی علیه خود، خدا و همسایه تفسیر کرد: اولاً خودکشی برخلاف طبیعت است. هر موجود زنده ای به طور طبیعی مایل به حفظ زندگی خود است. ثانیاً بر خلاف تعهدات اجتماعی است، چراکه خودکشی زخم های ماندگاری در جوامع بر جای می گذارد. ثالثاً با حقوق دینی مغایرت دارد، چون خدا به تنهایی باید تصمیم بگیرد که یک نفر تا چه زمانی زندگی کند یا بمیرد. او مرگ به قصد رهایی از مصیبت های دیگر زندگی را اتخاذ شری بزرگ تر برای اجتناب از شری کوچک تر می دانست و در سایه همین نگاه خودکشی یهود نیز عملی شریانه تر از خیانت او شمرده می شد.^۹ نگاه آباء کلیسا در آثار ادبی و هنری قرون وسطی نیز متجلی می شد. اگر در مسیحیت اولیه نقاشی خودکشی لوکریتا بعد از تجاوز تصویری قهرمانانه بود، دانته، متأثر از آکویناس، در کمدی الهی جای خودکشی کننده را در طبقه هفتم دوزخ نشان داد. اما رویکرد مسیحیان به خودکشی همراه و هم سرعت با کلیسا پیش رفت. رویکرد اجتماعی به خودکشی در اواخر ۱۷۹۰ با بیانیه «جان و سلی»، کشیش سنتی انگلستان، با مجازات جسد خودکشی کرده ها شدت بیشتری گرفت. رها کردن جسد خودکشی کننده در خیابان، از آب بیرون کشیدن جسد این افراد و آویزان کردن آن ها از طناب دار، اعمال محرومیت های شدید نسبت به کسانی که از خودکشی جان به در می بردند، مصادره اموال آن ها و ممنوعیت دفن در قبرستان مسیحی بخشی از واکنش های شدیدی بود که جامعه مسیحی به منظور بازسازی از خودکشی نشان داد. کسی که خودکشی می کرد به مثابه قاتلی بود که، قبل از جان خود، امنیت دینی و روانی جامعه ای را هدف گرفته بود. در همین فضا بود که امانوئل سویدنبرگ^{۱۱} نیز از تجربه سفر روحانی خود به عالم برزخ نوشت: «فردی در زندگی جسمانی با ضربه چاقو خودکشی کرده و در اثر افسردگی به ناامیدی کشیده شده بود. او با شکایت از اینکه ارواح شیطانی با او بد رفتاری می کنند نزد من آمد و گفت که آن ها مدام او را رنج می دهند. جایی که او بود در پایین زمین بود، کمی به سمت چپ. او همچنین چاقویی در دست داشت که می خواست آن را از خودش دور کند اما موفق نشد، زیرا آنچه در آخرین ساعت مرگ اتفاق می افتد برای مدت طولانی باقی می ماند تا ناپدید شود».^{۱۲}

صد سال پیش از آنکه وسلی خطابه ای در محکومیت خودکشی ارائه

